

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته

بحث در ادله قائلین به عدم مالکیت عبد است و این که عبد مطلقاً قابلیت مالکیت ندارد. سه روایت را خواندیم که دلالتش تمام نبود. دلالت این سه روایت بر این که عبد مالک می‌شود بیشتر از دلالتش بر عدم ملکیت بود.

آیه نخست: 75 سوره نحل

عمده ادله این قول دو آیه از آیات قرآن کریم است، آیه اول در سوره مبارکه نحل آیه 75 است: «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَ مَنْ رَزَقْنَاهُ مِنَّْا رِزْقًا حَسَنًا فَهُوَ يَنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَ جَهْرًا هَلْ يَسْتَوُونَ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ». معنای اجمالی این آیه این است که خدای تبارک و تعالی می‌فرماید: ما مثلی را برای شما ذکر می‌کنیم، مثل دو نفر و بعد می‌فرماید آیا این دو نفر با یکدیگر مساوی‌اند؟ در حقیقت خداوند می‌خواهد از مخاطبین اقرار بگیرد که این دو نفر مساوی نیستند.

یکی عبد مملوکی است که «لا يقدر على شيء» و دوم کسی که ما به او رزق دادیم و او سرّاً و جهراً انفاق می‌کند، خدا می‌فرماید کسی که چیزی ندارد تا بخواهد انفاق کند با کسی که به او رزق دادیم و سرّاً و جهراً انفاق می‌کند، آیا این دو با یکدیگر مساوی‌اند؟!

هدف خدای تبارک و تعالی اینجا آن است که می‌خواهد فرق بین این بتهایی که عرب جاهلیت خودشان با دست خودشان درست کرده بودند و عبادت می‌کردند با خدای تبارک و تعالی را ذکر کند. این بته‌ها مثل يك عبدی است که «لا يقدر على شيء» و خدای تبارک و تعالی مثل انسانی است که پول در اختیارش است و سرّاً و جهراً انفاق می‌کند. خدا برای این که به این مردم تفهیم کند که شما چرا آن خدا و این بته‌ها را علی السویه قرار می‌دهید، از این مثال استفاده کرده است که همان‌گونه که اینها یکی نیستند، خدا و بته‌ها را هم نباید مساوی با یکدیگر قرار دهیم.

احتمالات سه‌گانه در «عبداً مملوڪاً»

استدلال به این آیه، در عبارت: «عبداً مملوڪاً لا يقدر على شيء» است. سه احتمال در این عبارت وجود دارد؛

احتمال نخست: آن است که عبد، قدرت بر تصرف ندارد و «لا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ» یعنی «لا يقدر على التصرف». در نتیجه آیه دلالت بر محجوریت عبد دارد؛ یعنی عبد بدون اذن مولایش حق انجام کاری ندارد؛ نمی‌تواند طلاق بدهد، نکاحی کند، هیچ کاری نمی‌تواند انجام بدهد. در نتیجه آیه نمی‌تواند برای مستدل نافع باشد؛ زیرا تنها دلالت بر این دارد که نمی‌تواند تصرف کند نه این که

قابلیت مالک بودن را نیز نداشته باشد.

مرحوم راوندی در فقه القرآن می‌گوید: «فی هذه الآية دلالة على أن المملوك لا يملك شيئاً من الاموال مادام رقاً»، بعد می‌گوید: «لأن قوله مملوكاً لا يقدر على شيء ليس المراد به نفى القدرة؛ مراد این نیست که این قدرت بر مالکیت ندارد، «لأنه قادرٌ و إنما المراد أنه لا يملك التصرف في الأموال و ذلك عامٌ في جميع ما يملك و يتصرف فيه فإن ملكه موله شيئاً ملك التصرف فيه»؛ اگر مولا چیزی را به او تمليك کرد این مالک می‌شود، «بجميع ما أباح له سيده و أراد، فإن أصيب العبد في نفسه يستحق به الأرش كان له ذلك»^[1]؛ اگر يك جنابتي به عبد وارد شده، مستحق ارش می‌شود.

بنابراین احتمال اول آن است که مراد از: «عَبْدٌ مَمْلُوكٌ لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ»؛ عبدی است که ملك دیگری است «لا يمكن له التصرف»، اما دیگر دلالت ندارد بر این که قابلیت برای مالکیت ندارد.

احتمال دوم: از راه قرینه مقابله استفاده کنیم که مراد از «عَبْدٌ مَمْلُوكٌ» یعنی «عَبْدٌ غَيْرُ مَالِكٍ»، به این بیان که در آیه می‌فرماید: «عَبْدٌ مَمْلُوكٌ لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ» و در مقابل او می‌فرماید: «مَنْ رَزَقْنَاهُ مِنْ رِزْقٍ حَسَنًا فَهُوَ يَنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَ جَهْرًا»، به قرینه مقابله استفاده کنیم که مملوک در «عَبْدٌ مَمْلُوكٌ» یعنی غیر مالک. به بیان دیگر، بگوئیم چرا عبد فقط مملوک است و مالک نیست؛ زیرا خود مملوکیت مانع از این است که قابلیت برای مالکیت داشته باشد. پس از آیه استفاده کنیم که «كل مملوك غير مالک» یا «كل مملوك لا يصلح و لا يقبل المالكية».

اگر آیه را این‌گونه معنا کنیم، از راه قرینه مقابله می‌گوئیم مقابلش این است که «مَنْ رَزَقْنَاهُ مِنْ رِزْقٍ حَسَنًا»، یعنی «و من ملكناه ملكاً حسناً»؛ کسی که ما او را مالکش کردیم و او قابلیت مالکیت دارد.

بنابراین، احتمال اول این شد که «لا يقدر» یعنی «لا يقدر على التصرف»، طبق احتمال اول این آیه نافع برای مستدل نیست. در احتمال دوم «لا يقدر» یعنی «لا يصلح للمالكية» و از راه قرینه مقابله استفاده کنیم که این احتمال نافع برای مستدل است. منتهی نکته‌ای که وجود دارد آن است که آیا قرینه مقابله این نتیجه را دارد یا نه؟ آیا قرینه مقابله می‌گوید آن مقابل باید مالک نباشد و قابلیت مالکیت هم نداشته باشد؟ یا قرینه مقابله می‌گوید: همین مقدار که او نمی‌تواند تصرف کند؟

به نظر می‌رسد نهایت چیزی که قرینه مقابله دلالت بر آن دارد، این است که يك کسی «مالکٌ يتصرف» و يك کسی «لا يقدر على التصرف» و «لا يقدر على التصرف»، اعم از این است که قابلیت مالکیت هم دارد یا ندارد.

احتمال سوم: در احتمال اول مفروض ما این است که «كل عبد لا يقدر على التصرف»، در احتمال دوم هم می‌گوئیم: «كل عبد لا يقبل المالكية»، اما در احتمال سوم می‌گوئیم خدای تبارک و تعالی يك قسمی از عبد را فرض کرده و می‌خواهد يك عبدی را مثال بزند، اما يك عبد خاصی است؛ یعنی يك عبد مملوكی که «لا يقدر» است.

به بیان دیگر، ما دو نوع عبد داریم؛ يك عبدی داریم که «يقدر» و يك عبد است که «لا يقدر»، خدای تبارک و تعالی آن نوع مملوك «لا يقدر» را طرف برای مثال قرار می‌دهد و احتراز از مورد خودش است؛ یعنی چون می‌گوئیم «عَبْدٌ مَمْلُوكٌ لَا يَقْدِرُ» احتراز از مملوكی است که «يقدر».

فاضل آبی در کشف الرموز می‌فرماید: «و فی الاستدلال بالآية نظرٌ منشأه تخصيص مملوك بأنه لا يقدر على شيء»؛ اشکال این است که خدای تبارک و تعالی مملوك را تخصيص زده به این که «لا يقدر على شيء»، این «لا يلزم منه أن كل الممالك لا يقدر على شيء»^[2]؛ یعنی از این تخصيص استفاده نمی‌شود که هر مملوكی «لا يقدر» باشد.

از کلام مرحوم علامه طباطبائی در تفسیر المیزان نیز بعید نیست که این معنا استفاده شود، ایشان می‌فرماید: «ما فی الآیة من المثل المضروب يفرض عبداً مملوكاً لا يقدر على شيء»؛ یعنی خدای تبارک و تعالی یک نوع عبد خاصی را فرض می‌کند و می‌خواهد یک مثلی بزند. مثل این است که عبد مملوکی که «لا يقدر على شيء»، بعد می‌فرماید: «و آخر رزق من الله رزقاً حسناً ثم یسئل هل یتویان... فالعبد المفروض مملوكٌ غیر مالك لا لنفسه و لا لشيء من متاع الحياة».

طبق بیان مرحوم علامه لازم نیست این قسمش وجود خارجی داشته باشد، می‌فرماید یک مثلی می‌خواهم بزنم اگر یک عبد مملوک «لا يقدر» باشد. به بیان دیگر، اگر این «لا يقدر» را وصف برای حقیقت مملوکیت بگیریم یک بیان است؛ یعنی وصف برای تمام عبید گرفته و بگوئیم: «حقیقة العبد أنه لا يقدر على شيء»؛ یعنی جنس العبد به این است که «لا يقدر على شيء»، این قید توضیحی هم نیست، بلکه ماهیت عبد و جنس العبد را بیان می‌کند که مملوکی است که «لا يقدر على شيء»، این مبنای احتمال اول و احتمال دوم است.

اما احتمال سوم این است که بعضی از عبدها هستند که «لا يقدر على شيء» (تنوین «عبداً» را نیز باید تنوین نکره بگیریم نه تنوین جنس)، بگوئیم یک عبد مملوکی که هیچ قدرتی بر هیچی ندارد نه مالك است نه قدرت بر تصرف دارد و حتی لازم نیست که در عالم خارج موجود باشد.

جمع‌بندی و بیان دیدگاه برگزیده

اشکال احتمال سوم آن است که خدای تبارک و تعالی در مقام بیان فرض نیست؛ زیرا وقتی به روایات مراجعه می‌کنیم ائمه(علیهم السلام) به اطلاق این آیه («لا يقدر على شيء») در روایات استدلال کردند؛ یعنی از روایات استفاده می‌شود ائمه(علیهم السلام) از آیه اطلاقی را فهمیدند که: «العبد لا يقدر على شيء». پس این که می‌گوید: «لا يقدر»، یک امر مفروض بدون مثال خارجی و مصداق خارجی نیست. به روایات مراجعه کنیم ائمه(علیهم السلام) می‌گویند اگر عبد طلاق داد، نکاح کرد، معامله کرد، به همین «لا يقدر على شيء» تمسک کرده و می‌گویند باطل است. بنابراین احتمال سوم کنار می‌رود.

اشکال احتمال دوم این بود که قرینه مقابله دلالت بر این ندارد که این عبد، مالك نمی‌تواند باشد و قابلیت مالکیت ندارد. تنها احتمال اول باقی می‌ماند که عبد مملوکی که تصرفاتش نافذ نیست «لا يقدر على شيء»؛ یعنی هیچ شیئی از تصرفات او نافذ نیست. اگر مولایش تنفیذ کرد یا چیزی را به تملیک او درآورد درست می‌شود. نتیجه آن که، از این آیه شریفه نمی‌توان استفاده کرد که عبد قابلیت برای مالکیت ندارد.

نکته: گاه دو نفر هستند که یکی فقیر محض محض است و چیزی دستش نیست و یکی هم پولدار است، خدای تبارک و تعالی می‌خواهد مثالی بالاتر از این بزند، می‌فرماید: اگر در دستش هم (میلیاردها پول) باشد، اما «لا يقدر على شيء» است، نه این که بگوید الآن دستش خالی است. بنابراین، «لا يقدر على شيء» را نمی‌شود معنا کرد که «بخلو یده عن المال»، پس بگوئیم در جایی که عبد در دستش یک مالی هست، از محل مثال خارج می‌شود.

به بیان دیگر از آیه استفاده می‌شود، چون مملوک است قدرت بر تصرف ندارد یا این که چون مملوک است قدرت بر مالکیت ندارد. به نظر ما احتمال اول ظهور روشنی در آن دارد، «ضرب الله عبداً مملوكاً لا يقدر على شيء»؛ یعنی قدرت بر تصرف ندارد.

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين

[1] □ فقه القرآن (للاواندى)، ج2، ص: 215.

[2] □ «و فى الاستدلال بالآية نظر، منشأه تخصيص مملوك (بأنه لا يقدر على شىء) لا يلزم منه انّ كل الممالك لا يقدر على شىء. ويمكن ان يقال: انّ التمليكات موقوفة على اذن الشارع، وقد نفى عن مملوك، و لم يثبت لآخر، فلا يملك كل مملوك، لعدم الاذن، و وجود النفى فى صورة تأكيد له. و بوجه آخر نقول: وصف عبدا مملوكا بنفى القدرة على شىء منكرا، فيتناول كل واحد واحد لاقتضاء التنكير (النكرة خ ل) ذلك و متى ثبت (يثبت خ) فيلزم (يلزم خ) انّ كل مملوك يفرض، لا يقدر على شىء، كما يثبت (يثبت خ ل) فى قوله تعالى وَ لَعَبْدٌ مُّؤْمِنٌ خَيْرٌ مِنْ مُّشْرِكٍ وَلَوْ أَعْجَبَكُمْ اِنَّ كُلَّ عَبْدٍ يَفْرَضُ مُؤْمِنٌ فَهُوَ خَيْرٌ مِنْ كُلِّ مُشْرِكٍ يَفْرَضُ (نفرض خ ل).» كشف الرموز فى شرح مختصر النافع؛ ج1، ص: 512.